

نقش مایه‌های شرقی در اشعار آنا آخماتوا، شاعره معاصر روسیه^۱

مرضیه یحیی پور*

چکیده

آنا گورنکا که تخلص «آخماتوا»، نامی تاتاری و کهن، را برای خود برگزید، محبوب‌ترین شاعره معاصر روسیه است که «به زنان سخن گفتن آموخت» و به همراه نیکالای گومیلیوف و چهار شاعر دیگر مکتب آکمه‌ایسم را در روسیه بنیان نهاد. اشعار آخماتوا دربرگیرنده مسائلی گوناگون از جمله عشق است. در اشعار عاشقانه‌اش عشق به وطن در اوج قرار دارد. حوادث سیاسی روسیه (شوروی) سبب شد تا آخماتوا به شاعر ملی و حماسه‌سرای مرثیه‌خوان معروف شود. شاعر دیدگاه‌های دینی - فلسفی خود درباره زندگی و معنای آن را در اشعارش بیان می‌کند. دغدغه حفظ خاک وطن سرلوحه زندگی قهرمان‌های اشعار اوست. آخماتوا که خود را «دختر شرقی» می‌نامد صاحب اشعاری با نقش مایه‌های شرقی است. او در مردمان شرقی معرفت و حکمت می‌یابد و طبیعت شرق برای او شگفت‌انگیز است. اشعار آخماتوا با «دانه‌های مروارید» کلام شیخ سعدی منور است. در اشعار شرقی او طنین رود و نغمه عندلپ شرقی گوش‌نواز و رایحه یاس ایرانی روح‌نواز است. در این مقاله کوشش شده ضمن معرفی آخماتوا و بیان ویژگی‌های شعر او، با بررسی اشعار شرقی - ایرانی او به علل سرودن آن‌ها، دیدگاه شاعر به طبیعت، فرهنگ، حکمت شرق، و این‌که شرق برای آخماتوا چیست، اشاره شود.

کلیدواژه‌ها: وطن، عشق، شرق، آنا آخماتوا، نقش مایه‌های شرقی.

۱. مقدمه

آنا آندره‌یونا آخماتوا (Анна Андреевна Ахматова)، شاعر، نویسنده، و مترجم در

* استاد زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران myahya@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱۸

۲۳ ژوئن ۱۸۸۹ در بالشوی فانتان (Большой Фонтан)، در حوالی اودسای اوکراین، به دنیا آمد. نام خانوادگی شاعر گورنکا (Горенко) است، ولی او نام آخماتوا را برای تخلص شاعری و نویسندگی خود برگزید. بنا به اظهار خودش، این نام به ریشه تاتاری مادر بزرگش منسوب به احمدخان، از شاهزادگان و نوادگان چنگیزخان، برمی‌گردد.

نامی تاتاری و کهن و اسرارآمیز

از زمان‌های دور آمده است (۱۹۵۸)

یک‌ساله بود که خانواده‌اش به تسارسکویه سیلو (روستای تزاری) (Царское Село) در نزدیکی پتربورگ نقل مکان کرد. خواندن را از طریق کتاب آموزشی کتاب الفبا (Азбука)، نوشته لف نیکالایویچ تالستوی (Лев Николаевич Толстой)، آموخت. از پنج سالگی به زبان فرانسه صحبت می‌کرد و اولین شعر خود را در یازده سالگی سرود. مادرش با زمزمه اشعار گاوریل درژاوین (Гаврила Державин) و (Николай Некрасов) نیکالای نکراسوف او را با شعر و شاعران روس آشنا کرد. در ۱۹۰۷ دبیرستان را به پایان برد و وارد دانشکده حقوق کی‌یف شد، اما از ادامه آن منصرف شد. در ۱۹۱۰ با نیکالای ستیانویچ گومیلیوف (Николай Степанович Гумилёв)، شاعر بزرگ قرن بیست روسیه، ازدواج کرد: «۲۵ آوریل ۱۹۱۰ با ن. س. گومیلیوف ازدواج کردم» (آخماتوا، ۲۰۰۹: ۲۰). در همان سال در دانشکده تاریخ و ادبیات مشغول تحصیل شد. او تحت تأثیر ایناکتی فیودورویچ آئنسکی (Иннокентий Фёдорович Аненский) شاعر بود. در آن زمان دوره سمبولیسم به سر آمده بود و او و نیکالای گومیلیوف به همراه چهار شاعر مشهور دیگر، اوسپ ماندلشتام (Осип Мандельштам)، سرگئی گارادتسکی (Сергей Городецкий)، ولادیمیر ناربوت (Владимир Нарбут)، و میخائیل زنکوویچ (Михаил Зенкевич)، مکتب آکمه‌ایسم را در روسیه پایه‌گذاری کردند. از نظر باریس ایخنباوم (Борис Михайлович Эйхенбаум)، منتقد بزرگ روسی، «آخماتوا و ماندلشتام دستاوردهای بزرگ آکمه‌ایسم هستند» (ایخنباوم، ۲۰۰۶: ۹).

معروف‌ترین مجموعه اشعار آخماتوا *شامگاه، تسبیح، فوج سپید، بارهنگ، آنو دومینی* / *پس از میلاد، نی، فرد، و گذر تند زمان* نام دارند.

آثار آخماتوا علاوه بر برخوردار بودن از محبوبیت مردمی، مورد توجه شاعران، نویسندگان، و منتقدانی مانند نیکالای گومیلیوف، آندره پلاتونف (Андрей Платонов)، اوسپ ماندلشتام، باریس پاسترناک (Борис Леонидович Пастернак)، آکساندر بلوک

(Марина Ивановна Цветаева)، مارینا تسویتایووا (Александр Александрович Блок)، نیکالای نیدابراو (Николай Владимирович Недоброво)، باریس ائیخنباؤم، و دیگران بود و تقریباً همه معاصرینش درباره اشعار او سخن گفته‌اند.

مارینا تسویتایووا در نامه‌ای به او می‌نویسد: «برای هیچ چیز ارزش قائل نیستم و هیچ چیز را حفظ نمی‌کنم، اما، فقط کتاب‌هایتان را به عنوان بالش تابوتم با خود خواهم برد! شما محبوب‌ترین شاعر من هستید».

آکساندر بلوک با تقدیم شعری به آخمتاوا در وصف حال و شعرش چنین سرود:

به شما می‌گویند: «زیبارو و وحشتناک»

با تنبلی می‌اندازید

شال اسپانیایی را به روی شانه،

گل بامیه سرخ در میان موها جا گرفته.

به شما می‌گویند: «زیبارو و ساده»

با شال رنگارنگ

ناشیانه می‌پوشانید بچه را،

گل بامیه سرخ بر روی زمین افتاده.

اما، پریشان با دقت گوش می‌دهد

به همه واژه‌ها، طنین‌انداز در اطراف،

شما غمگین می‌اندیشید

و درباره خود محکم می‌گویید:

«من وحشتناک و ساده نیستم؛

من آن‌چنان وحشتناک نیستم، که فقط

بگشتم، و چنان ساده نیستم من،

که ندانم، زندگی چه وحشتناک است (۱۶ دسامبر ۱۹۱۳).

در ادامه، با بررسی اشعار آخمتاوا به این سؤالات پاسخ داده خواهد شد: اشعار آخمتاوا چه ویژگی‌هایی دارد؟ چه عواملی در سرودن اشعار او مؤثر بودند؟ منبع الهام سروده‌های شرقی - ایرانی شاعر چه عواملی بودند؟

۲. بحث و بررسی

آخماتوا مشهورترین شاعره معاصر ادبیات روسی است که به اظهار خودش «به زنان سخن گفتن آموخت». او در شعر «هجو» به این مسئله اشاره دارد که قبل از او زنی شعر نمی‌گفت؛ اما ناگهان زنی شاعر مانند او ظاهر شد که می‌گوید: «من به زنان سخن گفتن آموختم ...» و بعد از او بود که شعر «زنانه» ظهور کرد. زنان به دنبال اشعار عاشقانه آخماتوا شروع به نوشتن اشعار ضعیف درباره شکست‌های عشقی کردند. در شعر «هجو» شاعر به چنین زنانی با استهزا می‌نگرد: «خدای من، اما چگونه آن‌ها را مجبور کنم ساکت شوند!».

هجو

آیا بیچه مانند دانه می‌توانست شعر خلق کند،

یا لائورا شور عشق را شکوه بخشد؟

من به زنان سخن گفتن آموختم ...

خدای من، اما چگونه آن‌ها را مجبور کنم ساکت شوند! (۱۹۵۷).

با بررسی اشعار آخماتوا بر خلاف انتظار، با شاعرانه‌ترین عواطف زنانه مواجه نیستیم، بلکه می‌بینیم با سبکی روایی و یادداشت‌گونه و با بسامد بالای اشیا سروکار داریم. میخائیل کوزمین ویژگی‌های مجموعه شامگاه او را چنین توصیف می‌کند:

آنا آخماتوا دارای قدرت فهم و دوست‌داشتن اشیاست ... شاعر اغلب دقیقاً و مشخصاً شیء را یادآوری می‌کند (دست‌کش روی میز، ابر به‌سان پوستی سپید در آسمان، رنگ زرد شمع در اتاق خواب، کلاه سه‌گوشه در پارک تسارسکویه سیلو). گویا این یادآوری‌ها ارتباطی با کل شعر ندارند؛ رهاشده و فراموش شده‌اند، اما از این یادآوری، ما نیش قابل حس، زهری شیرین‌تر را احساس می‌کنیم. اگر این پوشش سپید نبود، شاید همه شعر این تیزی شکننده را نداشت. نمی‌خواهیم بگوییم که اشیا برای نویسنده همیشه چنین مفهوم ویژه‌ای دارند: آن‌ها اغلب تحفه‌های احساسی یا انتقال احساس از شخص و بر اشیا و متعلقات به اوست. ما این را به عنوان شکایت از شاعر جوان بیان نمی‌کنیم، چرا که وادار کردن خواننده به آرزو کردن و گریستن و خشمگین شدن از خود، به واسطه عواطف احساسی ممکن است، اما ما در این جا برای درک مفاهیم اشیا ارزش قائلیم ... (آخماتوا، ۲۰۰۹: ۱۸).

از ویژگی‌های بارز اشعار آخماتوا بهره‌گیری از حافظه است. او حتی برای توصیف طبیعت از دو عنصر حافظه و شیء استفاده می‌کند. برای نمونه، «اتاق در عصر هنگام» شعری از آخماتوا است که در آن عشق به طبیعت و اتاقی با اشیای قدیمی که بوی زمان‌های دور و خاطرات گذشته را می‌دهند در هم آمیخته است:

من کنون با آن کلماتی سخن می گویم که
فقط باری در دل زاییده می شوند.
به روی گل داوودی زنبور وزوز می کند
چه معطر است بوی ساشه^۳ قدیمی.

و اتافی که پنجره هایش باریک اند
عشق را حافظ است و قدیم ها را به خاطر می آورد.
روی تخت خواب در یادداشتی به زبان فرانسه
نوشته شده: 'Seigneur, ayez pitie de nous'^۴

تو ای افسانه های نشانه های اندوه قدیمی
عزیزم، دست نزن و دنبال چیزی نگرد
می بینم شنل های براق
مجسمه های کوچک درخشان، سیاه گشته اند.

آخرین پرتو، هم زرد و هم سنگین
در دسته گل کوبک تابناک خشکش زد
و مانند این که من در خواب صدای ویولا را می شنوم
و آکوردهای نادر کلاوسن (۲۱ ژانویه ۱۹۱۱، کی یف).

شاعر همچنین با استفاده از نمادهای مذهبی آرا و اعتقادات خود را بیان می کند. از نمونه های بارز نام گذاری مجموعه اشعار او تسبیح، فوج سپید، و بارهنگ است. برای نمونه، موضوع اصلی در دو مجموعه تسبیح و فوج سپید عشق است و شدیدترین آن، عشق به وطن. قهرمان اشعار آخمتوا خوشبختی را در آزادی و از خود گذشتگی می بیند: خوشبختی حقیقی قهرمان تسبیح در رهایی از فشار اشیا، تنگی اتاق های خفه، و کسب آزادی و استقلال است. بسیاری از اشعار کتاب تسبیح بیان گر این موضوع است که کنکاش های آخمتوا ویژگی مذهبی داشته اند. شاعر به این مسئله در نامه ای به نیدابراو اشاره می کند: «راه مذهبی در کتاب/نجیل باب لوقا (فصل ۱۷، آیه ۳۳) چنین مشخص شده است: هر که بکوشد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که از جان خود بگذرد، آن را نجات خواهد داد».

چرا آخماتوا این مجموعه را تسبیح نامید؟

«تسبیح مجموعه‌ای از دانه‌های به رشته کشیده شده است و مؤمنان هنگام ذکرگفتن در دست می‌گیرند که ابتدا و انتهای آن به هم گره می‌خورد (نماد محدودیت حرکت در مکان بسته و زمان ادواری) یا به شکل خط‌کش (سلسله‌ای از حوادث، احساس، رشد آگاهی تدریجی، و مهارت هنری) است». بنابراین، این مجموعه تمامی معانی را در بر می‌گیرد. قهرمان مجموعه‌های تسبیح و فوج سپید تفکرات مذهبی - فلسفی دارد و از خواسته‌های شخصی گذر کرده و به مسائل اجتماعی می‌پردازد.

در مجموعه فوج سپید عشق به وطن در قهرمان آن‌قدر قوی است که حاضر است به خاطر میهن فرزند خود را قربانی کند تا آسمان آن همیشه آبی بماند:

از من بگیر فرزند و دوستم را
تا ابرهای سیاه بر فراز روسیه سیاه

ابری روشن شود در پرتو امواج نور («نیایش»، ۱۹۱۵).

رنگ سفید در فرهنگ‌های گوناگون مثل فرهنگ روسی، نماد مفاهیم گوناگون است. در روسیه قدیم رنگ سفید نماد «روح‌القدس» بود. رنگ سفید هم نشان از «مقدس بودن»، «پاکی و بی‌گناهی» (لباس فرشتگان و عروس) دارد و هم مرگ (برف سفید در زمستان یا کفن). پرنده‌ها هم نماد مفاهیم گوناگون‌اند. کبوتر سفید سمبل صلح و آزادی است. اما رنگ سفید برای آخماتوا سمبل عشق، نماد زندگی خانوادگی آرام در «خانه سفید»، و رب‌النوع هنر است (bibliofond.ru). در شعر ذیل کبوتر سفید برای آخماتوا نماد الهام هنری است. شاعر او را بیش‌تر از همه کبوتران در آشیانه دوست داشت.

الهه هنر از جاده

پاییزی، باریک، پرشیب گذشت،

و پاهایی گندم‌گون

که با شب‌نمی درشت نمور شده بودند.

من مدت طولانی از او خواهش کردم

با من زمستان را به انتظار بنشیند،

اما او گفت: «این جا قبر است

و تو چگونه می‌توانی هنوز نفس بکشی؟»

می خواستم آن کبوترک را به او هدیه کنم،
آنی که در آشیانه کبوتران سفیدتر از همه بود،
اما پرنده خودش به دنبال
مهمان خوش قامت پر کشید.

در حالی که با چشمانم دنبالش کرده بودم، سکوت کردم،
من فقط او را دوست داشتم،
و در آسمان شفق بود
به سان دروازه‌ای به کشورش (۱۵ دسامبر ۱۹۱۵).

اما در شعر «چه چیز این قرن بدتر از قرون پیشین است؟ راستی»، کلمه سپید همان
مرگ است که در بند دوم شعر آمده است. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، خانه‌هایی
را که می‌خواستند ساکنان آن‌ها را تیرباران کنند نشانه‌گذاری می‌کردند. در دو مصرع آخر
شاعر می‌گوید که مرگ (سپید) آمده و بر خانه‌ها صلیب کشیده و نشانه‌گذاری کرده است و
کلاغ‌ها را صدا می‌زند تا بر فراز این خانه‌ها پرواز کنند.

چه چیز این قرن بدتر از قرون پیشین است؟ راستی
دیگر این که در دود اندوه و تشویش
او خود زخم سیاه را لمس کرد،
او نتوانست آن را شفا دهد.

در غرب خورشید زمینی همچنان می‌تابد
و شیروانی‌های شهرها در امواج آن می‌درخشند،
اما این‌جا دیگر سپید آمده است، و خانه‌ها را با صلیب نشانه می‌گذارد
و کلاغ‌ها را صدا می‌زند و کلاغ‌ها بر فراز قبرها پرواز می‌کنند (۱۹۱۹).

آخمتوا که به شاعر حماسه‌سرای مرثیه‌خوان معروف است و اشعار «ملی» زیادی از
جمله منظومه رکوبیم دارد، شرق را چگونه می‌بیند؟

در پاییز سال ۱۹۴۱ با ورود آخمتوا به تاشکند فصل جدیدی در زندگی شخصی و
ادبی او گشوده شد. او که به اصل و نسب تاتاری خود می‌بالید، حالا به علت محاصره
لنینگراد در جنگ جهانی دوم و کوچ اجباری مردم به شهرهای دیگر، توفیق اجباری پیدا

کرد تا برهه‌ای از زندگی خویش را در میان کسانی سپری کند که صاحب همان ویژگی‌ها و اعتقادات تاتاری اجداد او بودند. انعکاس حضور در آسیا در اشعار این دوره و دوره‌های بعدی که شاعر از حافظه خود سود جسته به روشنی پیداست. دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌های حاصل از جنگ در لنینگراد محاصره شده که وطن اوست، مانع از درک و شناخت بیش‌تر او از مشرق‌زمین نمی‌شود. او آسیا را موطن خود، سرزمین دلاوران، سرزمین کهن و حکمت می‌داند:

تو، ای آسیا، موطن همه موطن‌ها
مخزن و جایگاه کوه‌ها و صحراها ...
با هیچ‌چیز از گذشته شبیه نیستی
هوای تو آتشین و نیلی.
مناطق همسایه

پوششی نامرئی افسانه‌ای به نظر می‌آید
و فوج‌های کبوترکان بر فراز برمه
به سوی چین استوار پرواز می‌کنند.
آسیای باعظمت مدت مدیدی سکوت کرد
در گرمای سوزان به خود پیچیده
و جوانی ابدی را پنهان کرده
به زیر موی سپید مهیب خویش.
اما عصر درخشان نزدیک می‌شود
برای ابد به سرزمین‌های مقدس.
جایی که تو قیصر را تربیت کردی
آن‌جا همه قیصری‌اند.
و تو در مقابل جهان ایستاده‌ای
در دستان شاخه زیتون -
و حقیقت جدیدی طنین‌انداز شد
بر زبان‌های کهن (تاشکند، تا ۱۴ می ۱۹۴۴-۱۹۵۵).

آخمتوا که بودن در شرق را در سال ۱۹۲۷ نیز تجربه کرده بود، در شعر «تبعید قفقازی» درباره پیش‌کسوتان تبعیدی خویش به قفقاز، پوشکین و لرمانتف، و طبیعت قفقاز چنین

سرود:

این جاست آغاز تبعید پوشکین
و انجام تبعید لرمانتف
این جا عطر علف‌های کوهی چه آسان پراکنده می‌شود
و من تنها یک بار توانستم
کنار آن دریاچه، در سایه‌سار چنار انبوه
در آن ساعات سنگین پیش از غروب
درخشش چشمان خستگی‌ناپذیر
عاشق نامیرای تامارا را ببینم (ژوئیۀ ۱۹۲۷، کیسلاؤدسک).

طبیعت بکر و حیرت‌انگیز شرق هر یک از شاعران روس را، چه به دلخواه خود یا اجباراً
از طرف حکام روسیه و شوروی، که چند صباحی از زندگی خود را در آن سرزمین سپری
کردند، بر آن داشت که در وصف نه تنها طبیعت، بلکه ویژگی‌های اخلاقی ساکنان آن نیز
قلم‌زنی کنند. کنوت هامسون (۱۸۵۹-۱۹۵۲)، نویسندهٔ نروژی، در کتاب گشت و گذار در
سرزمین عجایب دربارهٔ تأثیر تبعید بر شاعران روس چنین می‌نویسد: «امپراتوران روسی
رسم داشتند که شاعران را به قفقاز تبعید کنند، اما قفقاز از محل تبعید به منبع الهام آثار آن‌ها
تبدیل شد» (تابلدزه، ۱۹۲۷: esenin.ru). گاهی این محل تبعید موطن دوم آن‌ها می‌شود:

سومین بهار را سپری می‌کنم
به دور از لنینگراد.
سومی؟ و به‌نظرم می‌آید، آن
آخری خواهد بود.
اما تا لحظهٔ مرگ،
من هرگز فراموش نخواهم کرد،
چه دل‌نواز بود برایم طنین آب
در سایهٔ درخت.
زردآلو شکوفه داده است، و رایحهٔ بنفشه‌ها
همچنان معطرتر.
چه کسی جرئت دارد به من بگوید که من این‌جا
در سرزمینی غریبم؟! (۱۹۴۴-۱۹۵۵)

آخماتوا حلاوت زندگی در آسیا را تا ابد نمی‌تواند فراموش کند تا آنجا که آن را وطن خود می‌نامد:

مانند در غذاخوری معبد، نیمکت‌ها، میز، پنجره
با ماه بزرگ نقره‌ای.

ما قهوه می‌نوشیم و شراب سیاه،
ما با موسیقی هذیان می‌گوییم ...
فرقی نمی‌کند ...

و شاخه روی دیوار شکوفه می‌دهد.
در تبعید حلاوت تندی بود،
تکرارشدنی، شاید، شیرین.

وطن به ما مأمَن

گل‌های سرخ جاودانی، کشمش اعطا کرده است (۱۹۴۳، تاشکند).

در بررسی اشعار پوشکین، لرمانتف، یسنین، بونین، گومیلیوف، آخماتوا، و دیگر شاعران روسی می‌بینیم آن‌هایی که در قفقاز حضور داشتند در برخی اشعار خود مشرق‌زمین را شگفت‌انگیز می‌پندارند و آن را مانند تابلوی زیبای چشم‌نوازی ترسیم می‌کنند و در مردمان شرقی معرفت و حکمت می‌بینند. در اشعار شرقی آن‌ها طنین رود و نغمه عندهای شرقی گوش‌نواز و رایحه گل‌های سرخ و یاس ایرانی (یاس بنفش ایرانی) پراکنده در هوا روح‌نواز است.

آخماتوا در دوران جنگ به آسیا رفت، و با وجود مشاهده «میدان‌های مخوف» جنگ در لنینگراد، شرق را مانند یک اثر هنری تجسم کرد:

آیا از میدان‌های مخوف لنینگراد

یا از دشت‌های سعادت‌مندیته^۵

تو برایم این نسیم خنک را فرستادی،

با سپیدارها پرچین‌ها را جلوه دادی

و بی‌شمار ستارگان درخشان آسیایی را

بر اندوهم گستراندی؟ (مارس ۱۹۴۲).

آخماتوا شرق کهن را با ویژگی‌های موجود و خاص شرقی در اشعارش توصیف می‌کند. اشعار مربوط به شرق او نشان می‌دهد که او با طبیعت و فرهنگ و حکمت شرقی

بیگانه نبوده است. ریشه خانوادگی، آثار شاعرانی مانند پوشکین و لرمانتف، ازدواج با نیکالای گومیلیوف (از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۸) که در جمع دوستان ملقب به حافظ بود و ولادیمیر کازیمیروویچ شیلئیکا (Владимир Казимирович Шилейко) (۱۸۹۱-۱۹۳۰)، همسر دومش (از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲)، که او نیز دانشمند شرق‌شناس، شاعر، و مترجم بود، موجب آشنایی بیش‌تر آخمتوا با شرق شد. این علاقه به ادبیات و فرهنگ شرقی - ایرانی در خانواده موروثی شد. لف گومیلیوف (Лев Гумилёв)، یگانه فرزند آنا آخمتوا و نیکالای گومیلیوف، که در ۱۹۱۲ به دنیا آمد، به رغم تحمل نام‌لایمات و مشقات فراوان، مورخ، شاعر، و شرق‌شناس بزرگی در روسیه شد. او پایه‌گذار دانش جدید قوم‌شناسی است؛ به زبان‌های گوناگون از جمله زبان فارسی تسلط کامل داشت و ترجمه‌هایی از آثار فارسی به روسی مانند اشعار فردوسی، عمر خیام، سعدی، ناصر خسرو، فرخی، اخلاقیات صوفی‌گری، دوبیتی‌های فارسی، بهار، دهخدا، عشقی، شهریار، سایه، و ... را در کارنامه خود دارد. به اذعان خودش برخی از ترجمه‌ها را برای کسب درآمد انجام می‌داد، ولی برای ترجمه اشعار فردوسی، ناصر خسرو، عمر خیام، و سعدی همه توان و استعداد شعری خود را به کار می‌گرفت و با جان و دل ترجمه می‌کرد. لف شعری از ملک‌الشعراى بهار با عنوان «شمعیم و دلی مشعله‌افروز و دگر هیچ / شب تا به سحر گریه جان‌سوز و دگر هیچ»، ترجمه کرد و موفق شد در ترجمه خود فرم غزل، لطافت، عمق معنای اصل اثر، و حتی آهنگ این شاهکار را حفظ کند» (بونداروف و کوزیروا، ۲۰۱۴: ۱۵-۱۷). لف گومیلیوف، علاوه بر امضای روسی خود، امضای دیگری با رسم‌الخط فارسی با استفاده از ترجمه اسم روسی خود با عنوان «ارسلان بک» داشت. لف در زبان روسی به معنای شیر است.

علاوه بر شرایط زندگی خانوادگی، آشنایی و معاشرت با شاعرانی مانند بریوسف نیز در شناخت بیش‌تر آخمتوا درباره شرق تأثیرگذار بود: «شرق برای او نه فقط نماد زیبایی زنده و کنونی، بلکه نماد ابدی و فناپذیری است».

اصل و نسب خانوادگی، همسر، دوستان، و حضور در شرق دلایل اصلی علاقه‌مندی و اندیشه‌های شفاف و پاک آخمتوا درباره طبیعت و مردمان شرقی است. در شعر «از مادر بزرگ تاتاریام» به ریشه تاتاری خود اشاره می‌کند:

از مادر بزرگ تاتاریام

به‌ندرت هدایایی دریافت می‌کردم؛

و او حزن‌انگیز غضبناک بود

که چرا غسل تعمید داده شدم.
اما قبل از مرگ اندکی خوش‌خو شد
و برای بار نخست دل سوزاند،
و با آه گفت: آخ، زمان چه زود گذشت!
این هم نوه‌ام، دخترک، حالا جوانی است؛
و با بخشیدن خوی مزخرفم
انگشتر سیاه را وصیت کرد.
چنین گفت: انگشتر از آن او
با آن شادمان خواهد بود؛ (شب ۲۰ ژوئن ۱۹۱۷).

رایحه یاس ایرانی اشعار آخماتوا را معطر کرده و صدای شیخ شیراز در نظم او
طنین‌انداز است. «دانه‌های مروارید» کلام شیخ سعدی، شاعری که شهره جهان شد، اشعار
آخماتوا را هم منور کرده است. تضمین «منظومه بدون قهرمان» آخماتوا شعری از سعدی
است که در رمان منظوم «یوگننی آنگین» پوشکین آمده است و شاعر زمانی که در تاشکند
بود آن را نگاشت:

بعضی‌ها کتون دورند، برخی دیگر در عالم وجود نیستند

شیخ سعدی در باب اول بوستان می‌فرماید:

بر این چشمه چون ما بسی دم زدند

برفتند و چو چشم بر هم زدند

شعر «من از حافظه‌ات این روز را خواهم زدود» معطر به بوی یاس ایرانی است و
آخرین بیت آن نیز نقل قولی از شعر ف. تیوتچف است:

من از حافظه‌ات این روز را خواهم زدود

تا نگاه درمانده - مبهم تو بپرسد

کجا من یاس ایرانی را،

و پرستوها، و کلبه چوبی را دیده‌ام؟

با نام من تو به‌خاطر خواهی آورد

اندوه غیرمنتظره آرزوهای ناخواسته را

و در شهرهای به فکر فرو رفته
در جست‌وجوی خیابانی باشی که در نقشه نیست!

با دیدن هر نامه‌ اتفاقی،
با آهنگ هر صدایی در پشت در نیمه‌باز
تو خواهی اندیشید: 'ببینید آن زن خودش
به کمک بی‌دینی من آمده است' (۴ آوریل ۱۹۱۵، پتربورگ).

داستان‌های کهن دینی - شرقی همیشه مورد توجه نویسندگان و شاعران روس از جمله
آخمتوا بود. در شعری او از شهرزاد قصه‌گوی داستان‌های هزارویک شب بغداد سخن
می‌گوید: «شهرزاد/ از باغ می‌آید...» و یا اشعار «راحیل»، «میخل / میکال» و «زن لوط» را بر
اساس سوژه‌های کتاب *تورات* سروده است. آخمتوا هر سه شعر را مانند متن‌های
کتاب *مقدس* با حرف ربط «و» شروع کرده است. تضمین هر سه شعر آیه‌ای از کتاب
مقدس است که مرتبط با قصه‌های آن است.

آخمتوا شعر «راحیل» را درباره‌ داستان ازدواج حضرت یعقوب (ع) با راحیل (راحله)،
دختر دایی‌اش، می‌سراید. این شعر را آخمتوا بعد از تیرباران گومیلیوف در ۲۵ دسامبر
۱۹۲۱، هنگام رفتن پیش پسرشان که نزد مادر گومیلیوف در بئرتسک زندگی می‌کرد، در
قطار سرود.

راحیل

و یعقوب به راحیل هفت سال خدمت کرد

اما آن سال‌ها چند روز به‌نظرش آمدند

چون او را دوست داشت.

کتاب پیدایش

و یعقوب راحیل را در تنگه دید

به او سلام کرد، مانند آواره بی‌خانمان

گله خاک داغ بلند کرد

و چشمه با سنگی بزرگ پوشیده شده بود

او با بازوان خود سنگ را برداشت

و با آب پاک گوسفندان را سیراب کرد.

اما قلبش در سینه شروع به دلتنگی کرد.

دردمند است، مانند زخمی باز،

و پذیرفت که خدمت‌کار دخترک باشد

هفت سال نزد لابان چوپانی کرد.

راحیل! برای آن کسی که تحت حکومت توست

هفت سال - درست مانند هفت روز کوری است.

اما لابان ثروتمندِ حکیم

و غریب با ترحم

فکر می‌کند: هرکسی خیانت را می‌بخشد

به افتخار خانه لابان.

و لیا با دست خشن سیاه را

به عقد یعقوب درمی‌آورد.

جاری‌ست شب بلند بر فراز بیابان

می‌ریزد شبنم‌های سرد،

و دختر جوان لابان مویه می‌کند،

با آزدن گیسوان پرپشت خویش.

خواهرش را نفرین می‌کند و خدا را کفر می‌گوید،

و از فرشته مرگ می‌خواهد تا ظاهر شود.

و لحظه خوشی به خواب یعقوب می‌آید:

چشمه شفاف دره،

و نگاه‌های شاد چشمان راحیل

و صدای کبوتری‌اش:

یعقوب، تو نبودی که مرا بوسیدی

و کفتر سیاه خویش نامیدی؟ (۱۹۲۱)

شعر «میخل / میخال» شعری دربارهٔ عشق شدید زنانه است. این شعر نیز بر اساس قصهٔ کتاب مقدس و ماجرای ازدواج حضرت داوود (ع) و میخل، دختر طالوت (شائول)، سروده شده است. میخل عاشق چوپانی (داوود ع)) شده و از این عشق خود شرم دارد، اما نمی‌تواند از این عشق چشم‌پوشد. عشق او قوی‌تر از شرم و تحقیر است.

شعر «زن لوط» را نیز آخمتاوا بر اساس داستانی دیگر از کتاب مقدس سرود و در آن به ماجرای قوم لوط و سرکشی زنش از فرمان خداوند اشاره کرده است. آخمتاوا گاهی خود را شبیه به زن لوط می‌داند که بر خلاف ارادهٔ خداوند عمل کرد. گرچه آخمتاوا فردی مذهبی است، در شعرش تضادی است. او در این شعر به پشتیبانی از زن لوط برمی‌خیزد و عشق او را به زادگاهش، به محل تولد فرزندانش، ارج می‌نهد؛ عشقی ستودنی که سبب مرگ او شد.

دربارهٔ ماجرای قوم لوط و فرود فرشتگان بر لوط پیامبر برای نجاتش، در تورات در آیهٔ ۱۷ باب ۱۹ پیدایش آمده است: «یکی از آن دو مرد به لوط گفت: برای نجات جان خود فرار کنید و به پشت سر هم نگاه نکنید...» و در آیهٔ ۲۶ نیز آمده است: «اما زن لوط به پشت سر نگاه کرد و به ستونی از نمک مبدل گردید» (تورات، ۲۰۰۲: ۲۷).

آخمتاوا بعد از انقلاب اکتبر از زمرهٔ شاعران و نویسندگانی بود که مخالف ترک وطن بودند. او در شعر «زن لوط» (۱۹۲۴-۱۹۲۶) به این موضوع اشاره کرده است. زن لوط گناه‌کار است و حتی بر خلاف دستور پروردگار عمل کرده است، اما شاعر به او حق می‌دهد، چون عشق به زادگاه و خاطرات زندگی گذشته باعث شد تا او قربانی شود: «قلبم هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد/ که او فقط برای یک نگاه زندگی‌اش را ارزانی کرد». اواسط سال‌های سی نظر شاعر به مسئلهٔ مهاجرت عوض شد و شعر «دانت» (۱۹۳۶) را برای دانتی تبعیدی سرود. گویا بین دو شعر «زن لوط» و «دانت» مجادله‌ای برقرار است: «نگاه کرد - و با دردی مرگ‌بار/ چشمان بسته‌اش، بیش از این تاب نگاه‌کردن نداشتند» (زن لوط) و «اویی که به هنگام رفتن حتی نگاهی نینداخت» (دانت). «بنا به اظهار بسیاری از نزدیکان آخمتاوا، خالق کمدی الهی نقش مهمی در زندگی و آثار او داشته است» (خلادوفسکی، ۱۹۹۲: ۷۵-۸۲). زمانی که آخمتاوا کمدی الهی دانت را می‌خواند، گفت: «با لذت می‌خوانم». اسلوژفسکایا معتقد است: «زن لوط حق دارد، چرا که جدایی از زادگاه برایش به معنای نابودی جان است و دانت هم حق دارد چون که شرافت را برگزید» (اسلوژفسکایا، ۲۰۰۸: ۴۴).

دائته

یوحناى مقدس نازنینم.
دائته (ایتالیایی)
او حتی بعد از مرگ هم بازنگشت
به فلورانس قدیم خود.
اویی که به هنگام رفتن حتی نگاهی نینداخت
به همین دلیل این شعر را برای او می‌سرایم.
مشعل، شب، آخرین آغوش
شیون خشن سرنوشت، از آن سوی
او از جهنم برای فلورانس نفرین فرستاد
و در بهشت نتوانست او را به نسیان سپارد -
اما پابره‌نه، در پیراهن توبه
با شمعی روشن گذر نکرد
از فلورانس در آرزوی خویش،
خائن، پست و مدت مدید در انتظارش ... (۱۷ اوت ۱۹۳۶).

زن لوط

زن لوط به پشت سرش نگاه کرد
آن‌گاه تبدیل به ستونی از نمک شد.

کتاب پیدایش

و راهنما به دنبال رسول خدا می‌رفت
بزرگ و درخشان، از کوه سیاه.
اما تهدید بلند به زن گفت:
دیر نیست، وقت برای نگاه کردن
به بام‌های قرمز سُدوم زادگاهت داری

به میدان، آن‌جا که آواز می‌خواندی، به حیاط، جایی که می‌رسیدی
به پنجره‌های تهی خانه بلند،
آن‌جا که برای شوهر عزیزت بچه به دنیا آوردی.

نگاه کرد - و با دردی مرگبار
چشمان بسته‌اش، بیش از این تاب نگاه کردن نداشتند؛
تنش مبدل به نمک شفاف شد
و پاهای چابکش به زمین پیوند خورد.

چه کسی برای این زن خواهد گریست؟
آیا مرگ او ضایعه‌اندکی به نظر می‌رسد؟
قلبم هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد
که او فقط برای یک نگاه زندگی‌اش را ارزانی کرد (۱۹۲۲-۱۹۲۴).

سلسله‌اشعاری که آخماتوا بین نوامبر ۱۹۴۱ تا می ۱۹۴۴ در زمان اقامت خود در تاشکند سروده است، به سلسله‌اشعار تاشکند معروف است. شعر «آزرده به خواب رفتم» اولین شعر از این سلسله است که به گالینا گیروس (Галина Герус)، ادیب و مترجم و همسر آهنگ‌ساز آکسئی کازلوفسکی (А.Ф. Козловский)، تقدیم شد که در سال ۱۹۳۶ به تاشکند فرستاده شدند و بعد از اتمام تبعید در همان‌جا اقامت گزیدند. آن‌ها نزدیک‌ترین دوستان آخماتوا در تاشکند بودند. آخماتوا در این شعر ضمن توصیف شرق، گالینا را شهرزاد قصه‌گوی قصه‌های هزارویک شب می‌نامد.

آزرده به خواب رفتم،
عاشق از خواب برخاستم،
دیدن این‌که، چه زیباست خشنواش.
یک نیرویی
امروز وارد شد
در عبادت‌گاه تو، ظلمت!
جای منقل،
دودت چه تلخ است
و سپیدارت چه بلندقامت ...
شهرزاد
از باغ می‌آید ...

پس تو چنین هستی، ای شرق! (آوریل ۱۹۴۲)

آخماتوا همیشه به اصل و نسب افسانه‌ای خود می‌بالید که منسوب به احمدخان، آخرین خان ایل طلایی، بود. هنگامی که در سال‌های جنگ جهانی دوم به آسیای میانه، تاشکند، و سمرقند کوچ اجباری داشت، آن‌جا خاطره دوره تیمور لنگ را به‌خاطر آورد و سفرش را بازگشتی عرفانی تلقی کرد: «حدود هفت‌صد سال این‌جا نبوده‌ام...» (سینلنیکوف، ۲۰۰۸: ۲۶۳).

من حدود هفت‌صد سال این‌جا نبوده‌ام،
اما هیچ چیز تغییر نکرده است،
لطف خدا همچنان جاری است
از فراز بلندی‌های سر به فلک کشیده.

باز همان گُر ستارگان، همان گُر ریزش آب،
باز همان گنبد آسمان تیره،
و همان باد دانه‌ها را می‌پراکند،
و مادر، هنوز همان لالایی را زمزمه می‌کند.

خانه آسیایی من - محکم ایستاده است
و جای نگرانی نیست.
گل‌ها، پرچین‌ها، باز خواهم گشت.
پُر باشید، مخازن آب‌های پاک (۵ می ۱۹۴۴، تاشکند).

آخماتوا در آخرین مصرع شعر «هنگامی که خبر دیرهنگام درباره مرگ تلخم»، به دلیل اصل و نسب مادری، خود را «دختر شرقی» می‌نامد.

هنگامی که خبر دیرهنگام درباره مرگ تلخم
به گوش او برسد،
او محتاط‌تر و غمین‌تر نخواهد شد
اما، با رنگ پریده رخسار، به تلخی لبخند می‌زند.
و فوراً افق زمستانی سماء را به‌خاطر می‌آورد
و بوران فراگرفته در طول نوا را
و ناگهان به‌یاد می‌آورد، چگونه او سوگند یاد می‌کرد
تا از دختر شرقی‌اش محافظت کند (۱۹۱۷).

۳. نتیجه گیری

از بررسی اشعار آخمتوا (حدود سی شعر) درباره شرق به این نتیجه می‌رسیم که شرق برای آخمتوا سرزمین زیبایی‌ها، شرافت، و حکمت است. حضور شاعر در شرق، آشنایی او با اشعار پیش‌کسوتان درباره شرق، زندگی با نیکالای گومیلیوف و شیلثیکا، آشنایی او با شاعران شرقی، و علاقه فرزندش به شاعران ایران‌زمین و ترجمه آثار آن‌ها، همه و همه باعث شدند تا او نیز به نوبه خود درباره شرق و ایران سخن بگوید. بنابراین، شرق برای آخمتوا سرزمین حکمت: «به زیر موی سپید خویش»، سرزمین مقدس: «اما عصر درخشان نزدیک می‌شود/ برای ابد به سرزمین‌های مقدس»، سرزمین زبان‌های کهن و حقیقت جدید: «و حقیقت جدیدی طنین‌انداز شد/ بر زبان‌های کهن»، سرزمین دلاوران: «جایی که تو قیصر را تربیت کردی/ آن‌جا همه قیصری‌اند»، موطن: «تو، ای آسیا، موطن همه موطن‌ها»، «موطن گل‌های سرخ ابدی»، موطن گل‌های لاله، میخک، و یاس، «همه‌جا معطر»، سماء پرستاره تو، جریان رود، طنین آب، سپیدارها، و زیتون است که همه و همه تا ابد برایش به یاد ماندنی‌اند.

او از مردمان شرقی جز محبت و پاکی و شرافت چیز دیگری به‌خاطر ندارد: «با این پاکی چه کنم،/ و چه کنم با این شرافت ساده؟؛ فقط زمزمه کردم: من هرگز فراموش نخواهم کرد». «پس تو چنین هستی، ای شرق!».

پی‌نوشت

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «شرق در اشعار آنا آخمتوا، شاعره معاصر روسیه» است که با شماره ۶۱۰۵۰۰۶/۱۷ و اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران در دست انجام است.

۲. نام خانوادگی مؤنث از اسم احمد است. در زبان روسی حرف «ح» وجود ندارد و این حرف در روسی «خ» تلفظ می‌شود.

۳. بالشتک یا کیسه کوچک که از گل‌ها و علف‌های خوش‌بو پر می‌شود. ساشه به عطریات خشک هم گفته می‌شود.

۴. *Господь, смилуйся над нами (фр)*: پروردگارا، به ما رحم کن.

۵. *Лера (Lethe)* از اسطوره‌های یونان قدیم که سرچشمه فراموشی است.

منابع

- Ахматова, А. А. (2009). *Я научила женщин говорить*, Москва: 'ЭКСМО'.
- Библия* (2002). Москва: Российское библейское общество.
- Бондарев Алексей, Козырева Марина (2014). *Связующая сила слова: Поэтические переводы Л.Н. Гумилёва классиков персидской поэзии*, Тегеран: Исследовательский журнал русского языка и литературы, № 3.
- Синельников, М. И. (2008). *Незримое благословенье, Исламский Восток в русской поэзии*, Нижний Новгород: изд. 'Медин', Москва: изд. 'Наталис'.
- Служевская, И. (2008). *Китежжанка. Поэзия Ахматовой: тридцатые годы*, М.: Новое Литературное Обозрение.
- Хлодовский, Р. И. (1992). *Ахматова и Данте*, Сборник 'Тайны ремесла', Ахматовские чтения, Вып. 2. с.
- Эйхенбаум, Б. (2006). *Анна Ахматова. Опыт анализа*, С-Петербург: «Im Werden Verlag»., <http://imwerden.de>
- <http://esenin.ru/vospominaniya/tabidze-titsian-s-esenin-v-ruzii.html>. 31.3.2013.
- <http://bibliofond.ru/view.aspx?id=18779#1>; МОУ СОИИ № 3.

